زن ِ عاشورا(1)

عبدالحميد آكوچكيان

عاشورا حماسه اى براى هميشه

قيام كربلا به عنوان يك نهضت مقدس, پايدارترين جنبش در فرهنگ سياسى شيعه است و يكى از عواملى بوده است كه به لحاظ جامعه شناختى, موجب حفظ اركان فكر دينى شده و حيات اسلام را تاكنون تضمين نموده است.

عاشورا در تاريخ اسلام و انسان يك نقطه عطف است; يك عمل با چندين هدف كوتاه مدت و بلند مدت. اين واقعه تاكنون به بسيارى از اهداف خويش دست يافته است و به عنوان يك الگوى زنده, كماكان در زندگى انسان امروز و فردا نقش خويش را به خوبى ايفا مى كند و نسل به نسل مىآموزاند و به شرافت, آزادگى و ديانت, خون گرم و حيات بخش خويش را اهدا مى كند.

حادثه كربلا هنگامى روى مى دهد كه حكومت خليفه گرى دينى يك گفتمان مسلط سياسى از دينى است كه جامه اى مقدس بر تن كرده است. اين گفتمان, قدسيت خويش را نيز از شخص رسول اكرم(صلى الله عليه و اله) وامدار است و حكومت اموى, خود را خليفه ايشان مى نامد, اما از درون خالى و پوك و پوچ شده است و درون مايه هاى آن را اشرافيت منحط عرب جاهلى پر نموده است. در اين موقعيت, قيام عاشورا به عنوان اولين نهضت جدى و دامنه دار, با هدف راهبردى امر به معروف و نهى از منكر, سعى بليغى در قدسيت زدايى از حكومت دارد. اين در زمانى است كه فرمان حكومت, امر رسول(صلى الله عليه واله) و امر خدا دانسته مى شود و در نتيجه, انتقادناپذير و فرمان خليفه اموى غير قابل تخلف محسوب مى شود.

اين قيام از اين رو, در تقدس زدايى حكومت توفيق فراوانى كسب كرده است و خود نيز به يك انقلاب مقدس بدل شده است كه هدف آن قدسى و فرا تاريخى است. شهداى آن از شريفترين افراد زمان خود هستند كه در رإس آنها, فرزند پيامبر(عليه السلام) و خاندان او قرار دارند و به علاوه, اين حادثه به دليل وجود خاندان رسول الله(صلى الله عليه واله), زنان و بچه ها, و پيام هايى كه در طى سخنرانى ها, گفتگوها, رجزها و سفارش ها وجود دارد, از يك درگيرى نظامى به يك فاجعه انسانى مبدل مى شود و تمامى اجزإ آن (رزمندگان, شهدا, زخميان, زنان, بچه ها, اسرا) و در تمامى طول زمانى ـ مكانى حادثه (حركت از مدينه, مكه, تا مسير كوفه, قصه پر غصه روز عاشورا, حركت اسرا به كوفه و آنگاه شام و رفتار نمادين اين كاروان از ابتدا تا انتها) از جهت گيرى معنى دارى برخوردارند. به گونه اى كه به نظر مى رسد اين قيام, از ابتدا قرار بوده است فرازمانى و فرامكانى باشد و خود را تا پهنه تاريخ امروز و آينده و تا جاى جاى زمين بگستراند.

برخى پرسش هاى پيشرو

در اين ميان, پرسش هاى فراوانى وجود دارد كه نه تنها امروز, بلكه از همان آغاز و حتى پيش از وقوع عاشورا مطرح بوده است, تا جايى كه برخى, حتى از نزديكان سيدالشهدإ(عليه السلام), امام را از گام نهادن در اين مسير پرهيز مى داده اند. برخى از اين پرسش ها از اين قرارند:

از چه روى حركت حسين بن على(عليه السلام) به سوى كوفه علنى و از مسير اصلى بود؟ در صورتى كه ايشان مى توانست با عده اى مخفيانه به كوفه رفته و در يك حركت غافلگيرانه ـ با توجه به پيش ذهنيت موجود در كوفه و خيل بى شمار دعوتنامه هاـ حكومت را در دست بگيرد و كوفيان را سامان دهد تا از كوفه دفاع كنند.

ديگر آنكه واقعه عاشورا, به ويژه پس از شهادت مسلم ابن عقيل, به طور طبيعى قابل پيش بينى بود, پس چرا امام(عليه السلام) با خانواده, برادر, خواهر و فرزندان و ديگر افراد خاندان بنى هاشم پا در اين راه گذاشت؟ چرا ايشان خانواده و اطرافيان خويش را نيز به همراه خود برد؟ با توجه به اينكه معمولا در چنين جنبش هايى زنان و كودكان هم بسيار آسيب پذيرند و هم حركت كاروان را كند مى كنند.

تإمل در اينگونه پرسش ها ما را در دريافت عميق تر عاشورا و نقش اجزاى مقدس آن از جمله ((زن عاشورا)) به عنوان بخشى كه اينك پس از گذشت حدود چهارده سده اهميت وجود آن به خوبى احساس مى شود, يارى مى كند.

زن عاشورا الگوست; براى انسان امروز كه به كشف افق هاى بسيار متنوعى از هزار توى هستى نايل آمده است و در عين حال در اشراق معناى زندگى و الگوهايى انسانى از جنس حقيقت درمانده است. زن عاشورا زنى از جنس حقيقت است, از جنس دانش و ارزش و از جنس معنا و تعالى روح است. زن عاشورا, براى زن امروز, سرمشقى جامع الاطراف است.

از اين رو, ابا عبدالله(عليه السلام) اهل بيت خودش را نيز با خود حركت مى دهد, براى اينكه در تاريخ, رسالتى عظيم را به انجام برساند و نقش مستقيمى با قافله سالارى زينب(عليهاالسلام) در ساختن اين تاريخ عظيم داشته باشند, بدون آن كه از مدار خودشان خارج شوند.(1)

با زينب كبرى(عليهاالسلام)

برجسته ترين زن عاشورا, زينب كبرى(عليهاالسلام) است كه در وجود او, دو ويژگى بزرگ تربيتى شكل گرفته است, يكى در وجود او به عنوان انسانى تربيت يافته, عميق, دانشمند و متهور و ديگرى به عنوان زن نمونه و سرمشق.

ويژگى دوم شخصيت زينب(عليهاالسلام) به شدت متإثر از ويژگى نخست است. آنچه در تاريخ و به ويژه در واقعه عاشورا و پس از آن از ايشان مى بينيم, در حقيقت, بروز و ظهور نوع زندگى ايشان از كودكى, سال هاى جوانى و تجربه هاى بى نظير ايشان در كوره حوادث سال هاى پس از رحلت پيامبر(صلى الله عليه و اله) است.

زينب(عليهاالسلام) كمى بيش از پنجاه سال زندگى كرد و عمرى سرشار از بحرانى ترين فرازهاى تاريخ اسلام را پشت سر گذاشت كه در آن ها حضورى جدى و سربلند داشت. او در ششمين سال هجرت پيامبر(صلى الله عليه و اله) به دنيا آمد. پس از تولد او, پيامبر او را بوسيدند و صورت بر صورتش نهادند و اشك از چشمان مباركشان جارى گرديد. سوال كردند: يا رسول الله(صلى الله عليه و اله) سبب اين گريه چيست؟ فرمودند: ((جبرئيل به من خبر داده كه اين دختر شريك حسين است.))(2)

در پنج سالگى (سال يازدهم هجرى) شاهد رحلت پر غصه پيامبر است. در همان سال, مادر را نيز از دست مى دهد. در سن رشد(12 يا 13 سالگى) با عبدالله ابن جعفر ابن ابيطالب ازدواج مى كند.(3) از وى داراى چهار يا پنج فرزند مى گردد. در سن سى و چهار سالگى (40 هجرى) شهادت پدر را مى بيند. چهل و چهار ساله است(49 هجرى) كه شهادت برادرش امام حسن(عليه السلام) رخ مى دهد و در پنجاه و پنج سالگى (61 هجرى), شاهد حماسه پرشكوه برادرانش, امام حسين و عباس(عليهماالسلام) و ديگر خاندانش (فرزندان, برادر زادگان, عموزادگان و...) و ديگر ياوران برادرش مى باشد. و او پيامآور اين حادثه عظيم انسانى است. در سال 62 هجرى نيز مشهور است كه به ديار حق, به جمع ياران و خانواده خويش مى پيوندد; در مدينه, دمشق و يا قاهره؟!

در دوران پرتلاطم و پر تعصب و پر بدعت و سياه, در امتداد كودتاى سقيفه, با امويان و همسويان ايشان, زينب(عليهاالسلام) و ديگر زنان خاندان رسول اكرم(صلى الله عليه واله), به عنوان زنان الگو و نمونه حاضرند و سرمشق و معيارى هستند. براى شناخت دين و آيين و سازندگى و مديريت. زينب همگام با مادر, پدر و برادران و خواهر و فرزندان, در اين ميان حضورى انسان ساز و جامعه ساز دارد.

زينب(عليهاالسلام) خواهر حسين(عليه السلام) است. خواهرى كه در تربيت, انديشه, احساس, سلوك, رفتار, انگيزش و مناسبات اجتماعيش هم افق با برادر گام مى زند. بزرگ مى شود و براى برادر, مادرى مى كند. زينب و حسن و حسين و عباس (عليهم السلام) , انسان آرمانى و نمونه را نشان مى دهند. در اندرون تاريخ, از رحلت رسول خدا تا فرجام عاشورا, حماسه اى عظيم با زينب و ديگر زنان نينوا, رخ مى نمايد. بايد اين را دريافت كه زن در هر برهه اى از تاريخ, مى تواند اين گونه زندگى كند و راهبر خويش و خلق تا خدا باشد. و زينب با عاشورا, مجال حضورى جاودان در تاريخ, تا قيامت را مى يابد.

جلوه هاى حضور ايشان به حكايت تاريخ فراوان است. به عنوان نمونه, در روز يازدهم محرم, وقتى حضرت زينب(عليهاالسلام) كنار جسد برادر آمد, توقف كرد و دست به دعا برداشت و گفت: ((اللهم تقبل منا قليل القربان));(4) خداوندا! اين قربانى كوچك را از ما بپذير. و آنگاه خم شد و بدن پاره پاره برادر را در آغوش گرفت و حلقوم بريده برادر را بوسيد و گفت: ((يا اخى! لو خيرت بين الرحيل و المقام عندك لاخترت المقام عندك و لو إن السباع تإكل من لحمى));(5) برادرم! اگر مرا بين سكونت در كنار تو در كربلا و بين رفتن به سوى مدينه مخير مى كردند, ماندن در كنار تو را بر مى گزيدم; گرچه درندگان بيابان گوشت بدنم را بخورند.

عاطفه به برادر, همراهى او و از آن فاخرتر, انتخاب و همراهى راه پرفراز و نشيب برادر كه اكنون بى برادران, تنها و خسته و داغدار بايد آن را با همه سنگينى و وسعتش, بردوش هاى مجروح و از غم برادر شكسته اش, تا نهايت ببرد, نمونه اى ديگر است.

يا در حادثه اى ديگر كه عبيدالله بن زياد براى آوردن على بن الحسين(عليه السلام) جايزه اى معين كرده بود, چون او را يافتند و نزد وى بردند, از او پرسيد: ((نامت چيست؟)) گفت: ((على بن الحسين)). گفت: ((مگر خدا على بن الحسين را نكشت؟)) امام(عليه السلام) فرمود: ((برادرى داشتم, او راعلى مى گفتند. مردم او را كشتند)). پسر زياد گفت: ((نه, خدا او را كشت)). امام سجاد(عليه السلام) پاسخ او را مى دهد. پسر زياد تحقير مى شود و فرياد مى زند: ((او را بكشيد!)) زينب خود را در ميان مى اندازد, برادرزاده ها را در پناه مى گيرد و بر ابن زياد بانگ برمىآورد: ((آنچه از خون ما ريختى, براى تو بس است. اگر مى خواهى او را بكشى, مرا هم بايد با او بكشى)).(6)

با عاشورا درمى يابيم كه چگونه زن الگو در پيچيده ترين صحنه ها و عرصه هاى معادلات و مناسبات اجتماعى مى تواند حاضر باشد, حضورى انسان ساز و جامعه ساز; و نه با رويكردى انفعالى, بلكه زن عاشورا پاسدار صلابت انسانى و زنانگى خويش است و تربيت مى كند و مديريت مى ورزد.

راست است كه گل وجود آدمى خاك فقر است كه با اشك آميخته اند و در كوره رنج پخته اند. زينب كبرى گنجينه دار عالم رنج است. او را چنين بشناس! او محمل گرانبارترين رنجهايى است كه در اين آيه مباركه نهفته: ((ولقد خلقنا الانسان فى كبد.))(7) او وارث بيت الاحزان فاطمه است و بيت الاحزان قبله رنج آدمى است.(8)

با فاطمه بنت الحسين(عليهاالسلام)

از ديگر زنان عاشورا فاطمه بنت الحسين(عليهاالسلام), فاطمه كبرى است. او در حادثه عاشورا سى ساله بود. همه مردم مدينه از فضل و شرافتش سخن مى گفتند. علم حديث را به خوبى مى دانست و در ورع و پارسايى شهره آفاق بود, تا آنجا كه پدرش در مورد او مى گويد: ((آيا در اسلام كسى را (همانند فاطمه) مى توان يافت كه تمامى شب را به عبادت بپردازد)). هنگامى كه حسن مثنى (فرزند امام حسن مجتبى(عليه السلام)) به خواستگاريش آمد, سيدالشهدإ(عليه السلام) فرمود: ((فاطمه شبيه ترين مردم به مادرم فاطمه دختر رسول خدا(صلى الله عليه و اله) است و در ديانت همين بس كه شب ها را به عبادت مى گذراند و روزها را روزه مى گيرد و در زيبايى همانند حورالعين است.))

روز عاشورا چون هنگام آخرين نبرد امام(عليه السلام) رسيد, همين كه امام(عليه السلام) قصد ميدان كرد, نگاهى ميان زنان و كودكان افكند و از ميان همه, فاطمه كبرى را فراخواند. سيدالشهدإ(عليه السلام) ((صحيفه اى)) را كه در ميان پارچه اى زيبا پيچيده شده بود, به دخترش فاطمه داد. فاطمه با احترام ((صحيفه)) را از پدر گرفت و او نيز آن را به برادرش امام زين العابدين(عليه السلام) سپرد. سال ها بعد يكى از ياران امام صادق(عليه السلام) از محتواى آن كتاب پرسيد, امام(عليه السلام) در پاسخ فرمود: ((به خدا سوگند! در آن كتاب, آنچه فرزند آدم بدان نيازمند است, از زمان آفرينش آدم تا پايان جهان هستى, وجود دارد. به خدا سوگند! تمامى حدود در آن ذكر شده است... .))(9) پس از شهادت جانكاه پدر و در كوفه و پس از خطبه جاودانه حضرت زينب(عليهاالسلام), نوبت فاطمه بود تا به پاخيزد و با وقارى كم نظير خطبه اى بلند, عميق و سنگين بخواند. او در فرازى از اين خطبه فرمود: ((... اما شما اى مردم كوفه! اى فريبكاران دغل پيشه نيرنگ باز! ما خاندانى هستيم كه خداوند ما و شما را به يكديگر آزموده و ما را در آزمايش خود سر بلند گرداند و علم و دانش خود را در ما نهاده كه ما گنجينه علم و جايگاه فهم و حكم اوييم و حجت او در روى زمين براى بندگان او هستيم... خون ما به خاطر كينه هاى گذشته, از شمشيرهاى شما مى چكد و چشمتان با اين اعمال, روشن و دلهاتان به سبب دروغى كه به خدا بسته و مكرى كه كرديد, خوشحال است. (اما بدانيد) كه خدا بهترين مكركنندگان است.... مرگ بر شما اى مردم كوفه! آخر چه خونى از رسول خدا نزد شما بود و چه جرم و انتقامى از او داشتيد؟...)) با سخنان آتشين فاطمه, كوفه يكپارچه اشك و ماتم شد و صداى ضجه و گريه كوفيان, در و ديوار را لرزاند.(10)

اما اين گونه نيست كه زينب و فاطمه كبرى(عليهاالسلام) و ديگر زنان عاشورا تنها در روز عاشوراست كه پديدار مى شوند و در كاروان مجروح, داغدار و پيامدار اسيران حضور دارند و پس از بازگشت از شام, فراموش مى گردند. بلكه ايشان از خانه فاطمه(عليهاالسلام) طلوع كردند و سال ها آموختند تا توانستند در حماسه خونين و غم انگيز عاشورا و در اوج تنهايى و مظلوميت, به خوبى بدرخشند و كار ناتمام سيدالشهدإ(عليه السلام) را با قدرت به كمال و انجام برسانند.

اهل بيت سيدالشهدإ(عليه السلام) با وجود تحمل شهادت ده ها تن از عزيزانشان, در برابر حكومت يزيد هرگز سر فرود نياورد, بلكه با خطبه هاى آتشين و سخنرانى هاى مهيج و اتخاذ شيوه هاى منطقى, علاوه بر رسوا كردن حكومت يزيد, به توده هاى ناآگاه همه شهرهايى كه از آن مى گذشتند, درس آزادى و آزادگى دادند. بدين ترتيب بود كه نطفه نهضت هاى بعدى هم چون ((قيام توابين))(11) به وجود آمد و بار ديگر شعارهاى امام حسين(عليه السلام) عملا در فضاى تمامى شهرها طنين افكن شد.(12)

با زن عاشوراى فردا

از اين رو, زن عاشورا, زن تربيت يافته اى است كه حامل و مبلغ فرهنگ عاشوراست. حامل اين فرهنگ است, به اين معنا كه اين فرهنگ را مى شناسد, در فضاى حزن انگيز و در عين حال حماسى و هدفمند آن دم زده است و از ديگر سو, مبلغ اين فرهنگ است; يعنى آمده است تا اين فرهنگ را به ديگران برساند, آن را بيان كند, توضيح بدهد و زن الگوى اين فرهنگ و زبان گوياى آن باشد.

البته تولد چنين شخصيت هايى مترادف وجود مجالى مناسب و منابعى در دسترس براى آن هاست كه اين زنان براى اين گونه شدن, پيش از اين در دسترس داشته اند. مجالى براى مطالعه و شناخت, مجالى براى انديشه, احساس و تعمق, مجالى براى خود ساختن و تربيت و آموزش و پرورش و ممارست و منابعى براى كسب معرفت, گسترش توانايى ها و بروز منطقى آن ها.

زينب كبرى(عليهاالسلام) و يا فاطمه كبرى(عليهاالسلام), زنانى كه بى محابا پا در مجلس يزيد مى گذارند, شجاعانه برپا مى ايستند و بى لكنت زبان, صريح و بليغ حرف خود را مى زنند, آن ها بى مقدمه به چنين مرتبه و توانمندىهايى نرسيده اند. اين درس ديگرى است كه بايد از زن عاشورا به خوبى فرا گرفت.

حماسه عاشورا دعوت به عزت است. عزتى كه صرفا امرى مردانه محسوب نمى شود; بلكه بار بزرگى از عزت طلبى و عزت مندى بر دوش زنان يك جامعه است. نمى توان خواهان جامعه اى عزت مند بود, ولى دختران و زنان آن جامعه را ذليل, ضعيف و ناتوان, با دانش اندك و سطحى خواست. ام وهب شاهد زنان عاشوراست.

از اين رو, زنان ما بايد به گونه اى تربيت شوند كه براى رويارويى با بحران هايى همچون عاشورا و دفاع مقدس و نيز بحران هاى فرهنگى و حتى اقتصادى, دانش, قدرت تحليل, تطبيق, تحمل و صبورى مناسبى داشته باشند. دختران ما بايد از همان ابتدا, براى چنين روزهايى هم تربيت شوند; هم براى خانه و هم براى مشاركت اجتماعى فعال و سازنده, هم براى دوران صلح و هم براى دوران جنگ, هم براى شرايط محاصره اقتصادى و هم براى شرايط توسعه پايدار, هم براى تربيت كودكان و هم براى حضور جدى در معركه رقابت هاى علمى, فرهنگى, فنآورى و نيز اين روزها حضور آگاهانه و مقتدرانه در فرايند ((جهانى شدن)).

((جهانى شدن)) كه اكنون ما در آستانه آن هستيم, چه بخواهيم و چه نخواهيم, هم مردان و هم زنان ما را تحت تإثير قرار مى دهد.

زن عاشورا به ما مىآموزاند كه دختران و زنان ما بايد براى هر تغيير و تحولى كه بر ما تحميل مى شود, از پيش آماده باشند. حادثه ها يكى پس از ديگرى مىآيند و پيشامد بسيارى از آن ها به دست ما نيست. نگذاريم تا بحران و توفان ها ما را كه از پيش براى مواجهه با آن تربيت نشده ايم, غافلگير كنند تا آنگاه به چاره بينديشيم كه شايد بسيار دير باشد. شايد ((كل يوم عاشورا و كل ارض كربلا و كل شهر محرم)) ناظر به همين حقيقت است.

اين شيوه, الگو و سرمشق يك حادثه و تحول ريشه اى ديگر در دنياى معاصر مى گردد. انقلاب اسلامى ايران و هشت سال دفاع مقدس, كه باز ((زن عاشورا)) از نو و در شرايطى ديگر و به گونه اى فراگير پا به عرصه وجود مى گذارد كه پى گيرى جلوه هاى شورانگيز و ماندگار آن مجالى ديگر مى طلبد.

پى نوشتها

1. استاد شهيد مرتضى مطهرى, حماسه حسينى, ج1, ص 359.

2. شيخ ذبيح الله محلاتى, رياحين الشريعه, در ترجمه بانوان دانشمند شيعه, دارالكتب اسلاميه, تهران, 1368, ج3, ص33.

3. ابن العماد حنبلى, شذرات الذهب فى اخبار من ذهب, (بيروت, داراحيإ التراث العربى, به تا), ج 1 و 2, ص 29و30.

4. مقتل مقرم, ص 307.

5. معالى السبطين, ج2, ص55.

6. انساب الاشراف, ج3, ص207.

7. سوره بلد, آيه 4.

8. شهيد مرتضى آوينى, فتح خون (روايت محرم), كانون فرهنگى, علمى و هنرى ايثارگران, تهران, 1372, ص63.

9. اصول كافى, ج1, ص 304.

10. سيد مهدى عليزاده موسوى, پيام زن, ش58.

11. بحارالانوار, ج 34, ص 381.

12. براى اطلاعات بيشتر در اين باب ر.ك: عليرضا انصارى, نقش اهل بيت امام حسين(عليه السلام) در نهضت عاشورا, ره توشه راهيان نور, 1378, ص 96 ـ 65.